

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فیش منبر

سیره اخلاقی امام هادی علیه السلام



کانال فیش منبر در ایتا



<https://eitaa.com/fishemenbar>

عرضه در سایت طلبه یار =

<http://www.talabeyar.ir>

پیشوایان معصوم (ع) انسانهای کامل و برگزیده ای هستند که به عنوان الگوهای رفتاری و مشعلهای فروزان هدایت جامعه بشری از سوی خدا تعیین شده اند. گفتار و رفتار و خوی و منش آنان ترسیم «حیات طیبه» انسانی و وجودشان تبلور تمامی ارزشهای الهی است.

آنان، به فرموده امام هادی (ع) معدن رحمت، گنجینه داران دانش، نهایت بردباری و حلم، بنیانهای کرامت و ریشه های نیکان، خلاصه و برگزیده پیامبران، پیشوایان هدایت، چراغهای تاریکی ها، پرچم های پرهیزگاری، نمونه های برتر و حجت‌های خدا بر جهانیان هستند. (۱)

بدون شک، ارتباط با چنین چهره هایی و پیروی از دستورها و رفتارشان، تنها راه دستیابی به کمال انسانیت و سعادت دو جهان است.

پیشوای دهم امام هادی (ع) یکی از پیشتازان دانش و تقوا و کمال است که وجودش مظهر فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی و الگوی حق جویان و ستم ستیزان است. در این نوشتار مختصر برآنیم تا با مطالعه در منابع معتبر اسلامی و تاریخی برای آشنایی بیشتر با پیشوای دهم (ع) فرازهایی زرین از سیره تربیتی و ویژگی های اخلاقی آن برگزیده الهی را از باب تیمن و تبرک نقل کنیم.

رشد و نمو امام (ع)

امام هادی (ع) در خاندانی پا به عرصه جهان هستی گشود که اخلاق و انسانی مجسم بودند، ادب و محبت بر سراسر این خانواده سایه گستر بود؛ کودک به بزرگ احترام می گذاشت و بزرگ در محبت و مهر به کودک پیش قدم بود. مورخان نمونه های شگفت انگیزی از ویژگی های اخلاقی این خاندان را نقل کرده اند، مثلاً منقول است که: «امام حسین (ع) در برابر برادر خویش حضرت امام حسن (ع) هرگز سخن نمی گفت و این کار را برای تجلیل و بزرگداشت برادر انجام می داد.» (۲) یا این که: امام سجّاد (ع) هرگز در حضور مادر یا دایه خویش غذایی نخورد، بخاطر این که مبادا نظر مادر یا دایه قبلاً به سمت آن غذا جلب شده باشد و بدین وسیله حقوق آنان را ضایع کند و دل ایشان را بشکند (۳) رعایت این گونه موارد اخلاقی، مانند رفتار انبیاست و متخلّقی به آن در همان اوجی پرواز می کنند که انبیای الهی مطمحن نظرشان بوده است. امام هادی در دامان پدر با یکایک فضائل و مکارم اخلاقی پدر مأنوس می گشت و از زلال دانش ایشان سیراب می شد، هر روز پدر جلوه هایی از روح آتشین خود را بر فرزند عیان می ساخت و او را برای مسئولیت بزرگ آینده، آماده می نمود. پدر آنچنان شیفته فرزند بود که از ابراز آن نمی توانست خودداری کند و بارها اعجاب و شگفتی خویش را از این انسان نمونه و ممتاز نشان می داد. نمونه زیر گویای این مطلب است.

مورّخین نقل می کنند هنگامی که امام جواد (ع) قصد حرکت به سمت عراق را داشت، امام هادی (ع) را که در آن زمان شش ساله بود در دامان خود نشانند و از او پرسید: دوست داری از عراق چه هدیه ای برایت بیاورم؟ امام هادی (ع) (تبسمی کرده فرمود: «شمشیری چون آتش...».

آن گاه امام جواد (ع) رو به فرزند دیگر خود «موسی» نموده از او پرسید: تو چه دوست داری؟ موسی پاسخ داد: «فرش خانه ای...».

امام جواد (ع) در حالی که از پاسخ امام هادی مشعوف بود فرمود: «ابوالحسن به من شباهت دارد و مانند من است.»

پاسخ امام نشان شجاعت ذاتی و آمال وی بود و این چیز غریبی نیست؛ زیرا همه ائمه اطهار(ع) این خصیصه را در خود داشتند.

امام هادی (ع) در همان کودکی از آنچنان نبوغ، زیرکی و هوشیاری برخوردار بود که اطرافیان را مبهوت می ساخت و موخران نمونه های متعددی از تیزهوشی آن حضرت را نقل کرده اند: معتصم پس از به شهادت رساندن امام جواد(ع) از عمر بن فرج خواست به مدینه رفته معلمی برای امام هادی(ع) که در آن وقت شش سال و چند ماه داشت انتخاب کند و تأکید کرد که معلم باید از دشمنان اهل بیت و مخالفین آنان باشد! تا امام را با کینه اهل بیت پرورش دهد و ایشان را اعتقادات نواصب بیاموزد و دشمنی خاندان نبوت را در دل امام جای دهد! عمر بن فرج در اجرای دستورات معتصم به مدینه رفته و ماجرا را با والی شهر در میان گذاشت. او و چند تن دیگر، «جنیدی» را به عنوان دشمن دیرینه اهل بیت معرفی کردند. جنیدی پس از اطلاع از موضوع، موافقت خود را اعلام کرد. برای او حقوقی ماهانه تعیین گشت و از او خواسته شد تا مانع ملاقات شیعیان با امام گردد. جنیدی کار خود را آغاز کرد، ولی از آنچه مشاهده کرد شگفت زده و مبهوت شد. روزی محمد بن جعفر، جنیدی را دید و از او پرسید:

«این کودک (امام هادی) تحت تعلیم و آموزش چگونه است؟»...جنیدی از این تعبیر برآشفته شد و گفت: «می گویی: این کودک؟! نمی گویی: این پیر! تو را به خدا کسی را دانایتر از من نسبت به علم و ادب در مدینه می شناسی؟».

محمد پاسخ داد: «نه.»

اما به خدا من بحثی را در ادبیات پیش کشیده و موضوع را آنچنان که گمان می کنم شایسته است بسط می دهم، بعد می بینم او مطالبی را به گفته هایم می افزاید که من از آنها استفاده می کنم و از او می آموزم. مردم گمان می کنند من به امام درس می دهم؛ ولی به خدا این من هستم که از او درس می آموزم...

چند روز بعد دوباره محمد بن جعفر، جنیدی را دیده از او پرسید: «حال این کودک چگونه است؟». جنیدی از این حرف برانگیخته شد و گفت: «دیگر این حرف را تکرار مکن به خدا او بهترین مردم روی زمین و فاضل ترین خلق خداست. گاهی می خواهد وارد اتاق بشود می گویم اول سوره ای از قرآن بخوان و بعد داخل شو. می گوید: کدام سوره را می خواهی تا بخوانم؟ و من نام سوره های بلند اول قرآن را نام می برم، هنوز نام سوره تمام نشده شروع می کند به خواندن آن و آنچنان درست و دقیق می خواند که من درست تر از آن را نشنیده ام. او قرآن را زیاتر از مزامیر داوود می خواند و علاوه بر آن حافظ تمام قرآن است و تأویل و تنزیل آن را نیز می داند. سپس جنیدی گفت: «سبحان الله!» این کودک در میان دیوارهای سیاه مدینه رشد کرده است، پس این دانش عمیق را از کجا کسب کرده است؟. «سرانجام همین جنیدی ناصبی و دشمن اهل بیت، از برکات انفاس قدسی امام هادی، صراط مستقیم را یافت و چنگ به دامن «حبل المتین» الهی زد و در زمره محبان اهل بیت قرار گرفت و به امامت ائمه هدی اعتراف کرد(۴) البته طبیعی است که تنها توجیه حقیقی این پدیده همان اعتقاد شیعه درباره این خاندان است. شیعیان بر این عقیده اند که خداوند متعال به اهل بیت دانش و حکمتی عنایت کرده است که دیگران از آن بی نصیب می باشند و در این مورد سن و سال مدخلیتی ندارد.

علم و دانش امام(ع)

بدون تردید بعد علمی و آگاهی گسترده ائمه(ع) در همه زمینه ها از پایه های اساسی امامت در طول حیات آن بزرگواران به شمار رفته و به عنوان یکی از معیارهای مطمئن و روشن که در دسترس همگان قرار داشت برای تشخیص امام برگزیده از سوی خدا، از مدّعی امامت، در جامعه اسلامی شناخته شده بود.

حاکمان ستمگر اموی و عباسی در رویارویی با پیشوایان حق به هر اقدامی که به گونه ای در تثبیت موقعیت آنان و تضعیف موقعیت امامان شیعه مؤثر بود دست زدند، و حتی موفق شدند چهره های وابسته و مزدوری را در لباس عالمان دین و فقیهان شریعت به مسلمانان تحمیل کنند، ولی هیچ گاه نتوانستند در میدان علم و دانش بر پیشوایان معصوم پیشی گیرند، و حتی نتوانستند در یک مورد و برای یک بار آنان را محکوم کنند، با آن که برخی از آنان مانند مأمون برای دستیابی به این هدف تلاشهای فراوانی کرده و سرمایه های زیادی صرف نمودند .

اساسی ترین ویژگی علوم ائمه (ع)، خدادادی بودن آن است. آنان در هیچ مکتب و نزد هیچ فردی درس نخواندند، بلکه در پرتو شایستگی ها و لیاقتهایی که داشتند، خداوند چشمه سارهای زلال دانش و معرفت را در قلب پاکشان به جریان و جوشش انداخت و وجود مبارکشان را به تعبیر امام هادی(ع) گنجینه های علم و جایگاه های معرفت خویش(۵) قرار داد .

امام هادی (ع) در سخنی به این دانش گسترده اشاره نموده می فرماید: «اسم اعظم خداوند ۷۳ حرف است و نزد آصف (بن برخیا) تنها یک حرف آن بود که چون خدا را بدان خواند، زمین حد فاصل بین او و (پادشاه) سبا برای او درهم پیچیده شد. آصف تخت بلقیس را برداشت و آن را نزد سلیمان نبی (ع) برد، سپس زمین کشیده (منبسط) شد (و به حال نخست بازگشت). تمام اینها در کمتر از یک چشم بر هم زدن صورت گرفت؛ ولی نزد ما از اسم اعظم الهی ۷۲ حرف است و یک حرف آن نزد خداست که آن را در (خزانة) علم غیب به خود اختصاص داده است.»(۶)

بزرگ ترین خیانت زمامداران غاصب اموی و عباسی معاصر ائمه(ع) به بشریت، به ویژه مسلمانان این است که با مشکلات و محدودیت هایی که برای ائمه (ع) به وجود آوردند، مانع نشر و گسترش علوم آنان در جامعه شده و مردم را از آن فیض بزرگ محروم ساختند .

این محدودیت درباره همه پیشوایان اعمال می شد، ولی نسبت به «عسکرین» (پیشوای دهم و یازدهم) علیهماالسلام با شدت بیشتر، به گونه ای که بخش اعظم دوران امامت امام هادی(ع) و تمامی دوران امامت امام عسکری(ع) در «سامرا» که عنوان پادگان نظامی را داشت تحت نظارت دقیق نیروهای امنیتی دستگاه سپری شد و برای مردم امکان دسترسی به آنان و استفاده از محضرشان وجود نداشت؛ با این حال، امام هادی از هر فرصتی استفاده کرده و با افاضه شمه ای از علوم خدادادی خود به صورت کتبی یا شفاهی، در قالب سخن گفتن با افراد مختلف به زبان خود آنان، پیشگویی نسبت به حوادث آینده، خبر دادن از نیت افراد و... انسانها را از فروغ دانش خود بهره مند و بدین وسیله آنان را به شاهره حق، رهنمون می ساخت.(۷)

سلاح علم ویژه امامت و به کارگیری آن در قالبها و پوششهای یاد شده، کارسازترین، کوبنده ترین و در عین حال بی خطرترین سلاحی بود که در شرایط حاکمیت جو خفقان آن روز، در اختیار پیشوای دهم(ع) قرار داشت و حکومت، هیچ راه و بهانه ای برای مبارزه با آن نداشت.

حلم و بردباری امام(ع)

حلم و بردباری از ویژگیهای مهمی است که مردان بزرگ، به ویژه رهبران الهی که بیشترین برخورد و اصطکاک را با افراد نادان و نابخرد و گمراه داشتند، از آن برخوردار بوده و در پرتو این خلق نیکو افراد بسیاری را به سوی خود جذب کردند .

امام هادی(ع) همچون نیاکان خود در برابر ناملایمات بردبار بود و تا جایی که مصلحت اسلام ایجاب می کرد با دشمنان حق و ناسزاگویان و اهانت کنندگان به ساحت مقدس آن حضرت، با بردباری برخورد می کرد .

«بريحه» عباسی که از سوی دستگاه خلافت به سمت پیشنمازی مکه و مدینه منصوب شده بود از امام هادی(ع) نزد متوکل سعایت کرد و برای او نوشت: «اگر نیازی به مکه و مدینه داری، «علی بن محمد» را از این دو شهر بیرون کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و گروه زیادی از او پیروی کرده اند».

بر اثر سعایت‌های پی در پی «بريحه» متوکل امام را از کنار حرم جد بزرگوارش رسول خدا(ص) تبعید کرد. هنگامی که امام(ع) از «مدینه» به سمت «سامرا» در حرکت بود

«بريحه» نیز او را همراهی کرد. در بین راه «بريحه» رو به امام (ع) کرد و گفت: «تو خود می دانی که عامل تبعید تو من بودم. با سوگندهای محکم و استوار سوگند می خورم که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین یا یکی از درباریان و فرزندان او ببری، تمامی درختانت را (در مدینه) آتش می زنم و بردگان و خدمتکارانت را می کشم و چشمه های مزرعه هایت را از بین خواهم برد و بدان که این کارها را خواهم کرد.»

امام(ع) متوجه او شد و فرمود: «نزدیک ترین راه برای شکایت از تو این بود که دیشب شکایت تو را نزد خدا بردم و من شکایت از تو را که بر خدا عرضه کردم نزد غیر او از بندگانش نخواهم ۲ برد».

«بريحه» چون این سخن را از امام (ع) شنید، به دامن آن حضرت افتاد و تضرع و لابه کرد و از او تقاضای بخشش نمود. امام (ع) فرمود: تو را بخشیدم. (۸)

هیبت و وقار

اژه اظهار(ع) مظاهر قدرت و عظمت خداوند و معادن کلمات و حکمت ذات مقدس حق و منبع تجلیات و انوار خاصه او هستند. براین اساس از یک قدرت معنوی فوق العاده و نفوذ و هیبت خاصی برخوردارند. امام هادی(ع) مانند پدران گرامی خود و انبیای الهی، از آنچنان هیبت و نفوذ معنوی برخوردار بود که همگان را وادار به کرنش می کرد و این امر اختصاص به شیعیان حضرت نداشت.

این هیبت و عظمت خدادادی را در زیارت جامعه و از زبان امام هادی(ع) چنین می خوانیم: «طأطأ کل شریف لشرفکم، و بخع کل متکبر لطاعتکم، و خضع کل جبار لفضلکم، و ذل کل شیء لکم».

هر بزرگ و شریفی در برابر بزرگواری و شرافت شما سر فرود آورده و هر خود بزرگ بینی به اطاعت از شما گردن نهاده و هر زورگویی در برابر فضل و برتری شما فروتنی کرده و همه چیز برای شما خوار و ذلیل گشته است .

دراین باره از محمد بن حسن اشتر علوی نقل شده که گفت: «همراه پدرم با جمعی از مردم عباسی، طالبی و جعفری نزد متوکل عباسی بودیم که ناگهان ابوالحسن، امام هادی(ع)، وارد شد و آهنگ در قصر خلیفه را نمود تمامی حاضران بلا استثناء از مرکبهایشان فرود آمده احترامات لازمه را به عمل آوردند تا حضرت وارد کاخ شد، مردی از آن جمع از این تجلیل و گرامی داشت به

خشم آمده لب به اعتراض گشود و گفت: این تشریفات برای کیست؟! چرا برای این جوان این همه احترام بگذاریم؟ او نه از ما بالاتر است و نه بزرگسالتر. به خدا قسم هنگام خارج شدن، دیگر برای او بپا نخواهیم خاست و از اسب فرود نخواهیم آمد...

ابوهاشم جعفری به او چنین پاسخ داد: به خدا سوگند با ذلت و کوچکی به او احترام خواهی گذاشت ... لحظاتی بعد امام از قصر خارج شد و بانگ تکبیر و سرود توحید برخاست و همه مردم به احترام امام بپا خاستند، ابوهاشم مردم را مخاطب ساخته گفت:

«مگر شما نبودید که تصمیم داشتید به حضرت احترام نگذارید.»!

گروهی از آن میان پرده از حالت درونی خود برداشته گفتند: به خدا قسم نتوانستیم خودمان را کنترل می کنیم و بی اختیار از اسب فرود آمده به ایشان احترام گذاشتیم. (۹)

زید بن موسی (۱۰) چندین بار به «عمر بن فرج» گوشزد کرد و از او خواست که وی را بر امام هادی (ع) مقدم بدارد و می گفت: او جوان است و من عموی پدر او هستم .

«عمر بن فرج» سخن او را برای امام هادی (ع) نقل کرد. امام فرمود: «یک بار این کار را بکن. فردا مرا پیش از او در مجلس بنشان، سپس ببین چه خواهد شد.»

روز بعد «عمر» امام هادی (ع) را دعوت کرد و آن حضرت در بالای مجلس نشست. سپس به «زید» اجازه ورود داد. «زید» در برابر امام (ع) بر زمین نشست .

چون روز پنجشنبه شد ابتدا به زید اجازه داد تا وارد شود و در صدر مجلس بنشیند، سپس از امام خواست تا وارد شود. امام (ع) داخل شد. هنگامی که چشم زید به امام افتاد و هیبت امامت را در رخسار حضرت مشاهده کرد از جایش برخاست و امام را بر جای خود نشاند و خود در برابر او نشست. (۱۱)

هیبت امام آنچنان قوی و نفوذ ایشان آنقدر نیرومند بود که هنگام آمدن نزد متوکل تمامی درباریان و نگهبانان قصر بی اختیار هنگام حضور امام قیام می کردند و بدون کمترین بهانه جویی و به انتظار گذاشتن، درها را می گشودند و پرده ها را کنار می زدند. (۱۲) ناگفته پیداست که نیرومندی و هیبت امام ناشی از سلطنت دنیوی یا اندوخته های مالی نبود، بلکه سرّ عظمت ایشان در اطاعت خداوند متعال، زهد در دنیا و پایبندی به دین بود. امام خواری و ذلت عصیان خدا را از خود دور ساخته و از طریق اطاعت پروردگار به اوج عزت و وقار دو جهان رسیده بود.

زهد و عبادت امام

امام هادی (ع) از تمام لذات زودگذر و مادی این جهان روی گردانده و به ضروریات آن اکتفا کرده بود، کمترین توجهی به جلوه های فریبنده نشان نمی داد و زندگی خود را وقف عبادت خدای متعال کرده بود، کار را در زهد و ورع تا بدانجا رسانده بود که خانه مسکونی حضرت در سامرا و مدینه از اثاثیه معمولی نیز خالی بود و هنگامی که مأموران متوکل عباسی شبانگاه به منزل حضرت هجوم آوردند و به بازرسی آن مشغول شدند، چیزی قابل توجه در آن نیافتند. بار دیگر که به خانه حضرت در سامرا هجوم آوردند ایشان را در اتاقی در بسته مشاهده کردند در حالی که با لباسی پشمین بدون هیچ فرشی بر شن و سنگریزه نشسته بود.

سبط بن جوزی درباره زهد آن امام همام می گوید: امام علی هادی کمترین میل و گرایش به دنیا نداشت و همیشه ملازم مسجد بود، هنگامی که خانه اش را بازرسی کردند، جز قرآن، کتب دعا و چند کتاب علمی در آن چیزی نیافتند.

حضرت مانند اجداد طاهریین خود زندگی بی آلاشی را پیش گرفته بود و اهمیتی به مسائل مادی نمی داد، بلکه تمام توجه اش اتصال دائمی به حق تعالی بود. جدش مولای متقیان، امیر مؤمنان، نیز از پارساترین مردم بود و در ایام خلافت خویش هیچ اندوخته مادی برای خود فراهم نکرد و کفش و کمر بندش از لیف خرما بود و کفشش را خود تعمیر می کرد بر شکم خود سنجی می بست تا فشار گرسنگی را کاهش دهد و همسرش دخت گرامی پیامبر اکرم زهرا (س)، نیز مانند پدر و شوهر والامقامش زندگی زاهدانه ای را دنبال می کرد و در خانه اش از اثاث البیت خبری نبود و دستانش از آسیا کردن گندم تاول زده بود. ائمه (ع) این چنین زیستند و نعمتهای مادی را کنار گذاشته کریمانه از مظاهر فریبنده حیات گذشتند و تنها به کاری پرداختند که آنان را به خداوند نزدیک کند».

آن امام عظیم الشان به دور از گرایشهای مادی و هواهای نفسانی و خود بزرگ بینی، برای معیشت خود و خانواده اش در مزرعه اش کار می کرد.

علی بن حمزه می گوید: ابوالحسن ثالث را دیدم که بر زمینی کار می کرد و قدم هایش از عرق خیس شده بود. گفتم: «قربانت گردم، کارگران کجا هستند؟»...

حضرت فرمود: «ای علی! بهتر از من و پدرم کسانی بودند که با بیل در زمین خود کار می کردند»...

آنها چه کسانی بودند؟....

حضرت فرمود: رسول الله (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و همه پدرانم با دست خویش کار می کردند و این کار پیامبران، رسولان و اوصیای صالح بوده است (۱۳)»....

امام هادی (ع) شب هنگام به پروردگارش روی می آورد و شب را با حالت خشوع به رکوع و سجده سپری می کرد و بین پیشانی نورانی اش و زمین جز سنگ ریزه و خاک حائلی وجود نداشت و پیوسته این دعا را تکرار می نمود: «الهی مسیء قد ورد، و فقیر قد قصد، لا تخیب مسعاه و ارحمه و اغفر له خطاه» (۱۴) بارالها! گنهکاری بر تو وارد شده و تهیدستی به تو روی آورده است، تلاشش را بی نتیجه مگردان و او را مورد عنایت و رحمت خویش قرار داده و از لغزشش درگذر .

پارسایی و انس با پروردگار، آنچنان نمودی در زندگی امام نقی (ع) داشت که برخی از شرح حال نویسان در مقام بیان برجستگی ها و صفات والای آن گرامی به ذکر این ویژگی پرداخته اند. «ابن کثیر» می نویسد: «کان عابدا زاهدا» (۱۵) او عابدی وارسته و زاهد بود .

آری، آن بزرگ مشعلدار هدایت امت (امام هادی)، بیش از همه معاصران خود به عبادت و تهجد می پرداخت و تقوا و پایبندی وی به اصول دیانت زبانزد خاص و عام بود. آن حضرت تمام نوافل را بجا می آورد و در رکعت سوم نافله مغرب، سوره حمد و اول سوره حدید تا «انه علیم بذات الصدور» و در رکعت چهارم پس از سوره حمد، آخر سوره حجرات را تلاوت می کرد. (۱۶)

نافله ای را نیز به این صورت به حضرت نسبت داده اند که: ایشان در رکعت اول، سوره حمد و یس و در رکعت دوم، سوره حمد و الرحمن را تلاوت می کردند. (۱۷)

سخن کوتاه این که، آنچه در هنگام مطالعه سیره همه ائمه اطهار (ع) به وضوح قابل مشاهده است، توجه شدید آن بزرگواران به عبادت، شب زنده داری، تلاوت قرآن و مناجات با پروردگار و دوری از زخارف دنیوی است.

سخاوت و جود امام (ع)

امامان معصوم (ع) برای مظاهر دنیوی، از جمله مال و ثروت ارزش ذاتی قائل نبودند و سعی می کردند به حد اقل آن که زندگی معمولی روزانه آنان را تامین کرده و آن بزرگواران را در راه انجام وظایف فردی و اجتماعی یاری رساند بسنده کنند و مازاد آن را در راههایی که موجب خشنودی خداوند بود صرف کنند.

یکی از این راهها انفاق به افراد تهیدست و نیازمند می باشد. این شیوه خدا پسندانه مالی که در زندگی همه معصومان (ع) در سطح گسترده ای به چشم می خورد علاوه بر جنبه های معنوی و آثار اخروی، عامل مهمی در کاهش فقر و فاصله طبقاتی جامعه اسلامی و تألیف قلوب افراد و حفظ شخصیت و علاقه مند ساختن آنان به مکتب اهل بیت و جلوگیری از ارتباط و نزدیک شدن آنان به دستگاه زر و زور خلفا بود.

در پرتو برخورداری ائمه (ع) از این خلق نیکو، وجود آن بزرگواران پیوسته مایه امید، و خانه شان نه تنها مرکز نشر دانش، بلکه پناهگاه افراد نیازمند و درمانده و محل رفت و آمد انسانهای مختلف، به ویژه آنان که از راه دور آمده بودند، بود. این مسئله هم برای عموم مردم جا افتاده بود، به گونه ای که وقتی فرد نیازمند و درمانده ای را می دیدند او را به خانه امامان (ع) راهنمایی می کردند، و هم برای خود افراد درمانده، بدین معنی که به محض مواجه شدن با مشکلی به طور مستقیم سراغ خانه امامت را می گرفتند.

امام هادی (ع)، همچون پدر بزرگوارش تنها برای جلب رضای پروردگار، مسکین، یتیم و اسیر را بر خانواده خود مقدم داشته و اطعام آنان را در درجه اول اهمیت قرار می دادند، تا جایی که غذایی برای خانواده اش باقی نمی ماند و در مورد لباس نیز بدین گونه عمل می کردند. امام صادق (ع) نیز آنقدر به مستحقین انفاق می کرد و لباس می داد که دیگر برای افراد خانواده اش چیزی یافت نمی شد. (۱۸)

آری، آن حضرت، کانون سخاوت و کرم بود و گاهی مقدار انفاق به حدی از فزونی می رسید که دانشمندی مانند: «ابن شهر آشوب» پس از نقل آن می گوید: «این مقدار انفاق، عمل معجزه گونه ای است که جز پادشاهان از عهده کسی ساخته نیست و تا کنون این مقدار انفاق را از کسی نشنیده ایم». (۱۹)

مورخان موارد بی شماری از بخشش های آن امام همام، نسبت به فقرا و درماندگان را نقل کرده اند که به عنوان نمونه به ذکر چند مورد بسنده می کنیم:

۱- هیأتی از شیعیان بلند پایه مرگب از ابو عمرو عثمان بن سعید، احمد بن اسحاق اشعری قمی و علی بن جعفر به دیدار امام هادی (ع) رفتند، احمد بن اسحاق از وامی که در گردن داشت به حضرت شکایت برد، ایشان به وکیل خود عمرو رو کرده فرمودند:

به احمد سی هزار دینار و به علی بن جعفر نیز همان مقدار بپرداز. سپس حضرت به خود عمرو وکیل حضرت نیز سی هزار دینار بخشیدند .

حضرت برای این بزرگان زندگانی مرفه ای فراهم آورده بود و غبار فقر را از خانه شان برده بود و طبیعی است که بهترین بخشش، آن است که اثری نیکو و ماندگار از خود بجا گذارد.

۲- نمونه ای دیگر از کرم حضرت را اسحاق جلاب چنین نقل می کند: «در «یوم الترویة» (هشتم ذیحجه) برای ابوالحسن هادی(ع) تعداد زیادی گوسفند خریدم و ایشان تمام گوسفندان را در میان خویشان خود تقسیم کردند.»(۲۰)

۳- مورد دیگر که اعجاب موثران را برانگیخته است چنین می باشد که: «حضرت به قصد روستایی متعلق به خودشان از سامرا خارج شدند، چندی بعد یکی از بادیه نشینان به در خانه حضرت آمد، خانواده حضرت به آن مرد گفتند که ایشان به زمینی خارج از شهر رفته اند و آن مرد هم متوجه محل حضرت شده و پس از دیدن ایشان با صدایی ضعیف گفت: یابن رسول الله! من مردی از اعراب کوفه و از موالیان و محبان جدت علی بن ابی طالب هستم، سنگینی قرض مرا از پا درآورده است و جز تو گره گشایی نمی شناسم...؛ حضرت متأثر شدند و دیدند وی

متمسک به ولایت علی (ع) است، ولی خود حضرت در آن هنگام در تنگنا بودند و کمکی از دستش ساخته نبود؛ از این رو، به دست خودشان ورقه ای نوشتند مبنی بر آن که: اعرابی از حضرت مبلغ معینی طلبکار است، سپس کاغذ را به او داده گفتند: این کاغذ را نزد خودت داشته باش و به سامرا برو، هر وقت دیدی عده ای نزد من جمع شده اند، برخیز و طلبی را که در این کاغذ است از من بخواه و بر من سخت بگیر که چرا بدهی ام را نپرداخته ام و تمامی دستورات مرا انجام بده . اعرابی ورقه را گرفت و هنگامی که حضرت به سامرا بازگشت عده ای به دیدن او آمدند که در میان آنان جاسوسان و مأموران حکومت عباسی هم حضور داشتند، چندی نگذشت که اعرابی از راه رسید و کاغذ را نشان داده خواستار پرداخت مبلغ مذکور در آن شد، امام به عذرخواهی پرداخت لیکن اعرابی با اصرار خواستار پول خود بود و همچنان تأکید می کرد. حاضرین در مجلس متفرق شدند و جاسوسان متوکل شتابان ماجرا را به گوش خلیفه رساندند او نیز دستور داد تا سی هزار درهم نزد حضرت ببرند، وقتی که اعرابی آمد حضرت پولها را به او داده فرمودند: «این پولها را بگیر و بدهی خود را بپرداز و باقی مانده را خرج خانواده ات کن...»

اعرابی مبلغ را بسیار دیده گفت: یابن رسول الله! بدهی من کمتر از یک سوم این مبلغ است...؛ ولی خداوند بهتر می داند که رسالت خود را میان چه کسانی قرار دهد.(۲۱) و پولها را برداشته با خشنودی تمام و با خیال راحت به سوی خانواده اش رفت و همچنان برای امام هادی (ع) که او را از فقر و سختی نجات داده بود دعا می کرد.»

ارشاد و هدایت گمراهان

امام هادی(ع) اهمیت زیادی به هدایت گمراهان و منحرفان از راه حق می داد و در این راه کوشش خستگی ناپذیری را آغاز کرده بود، از جمله کسانی که به وسیله حضرت به حقیقت دست یافت و هدایت شد «ابوالحسن بصری» معروف به «ملاح» را می توان نام برد. وی «واقفی» بود و پس از امام موسی کاظم امامت هیچ یک از فرزندان حضرت را نپذیرفته بود. روزی امام هادی(ع) ابوالحسن بصری را دیده به او فرمود: «این خواب غفلت تا کی؟ آیا وقت آن نرسیده است که به خود آیی «...نفس قدسی آن امام همام (ع)، آنچنان گرم و مؤثر بود که همین دو جمله او را دگرگون ساخته به راه صلاح باز آورد و به امامت حضرت معترف گشت.(۲۲)

امام هادی (ع) اصحاب خود و دیگر مسلمانان را از معاشرت و همنشینی با «صوفیان» برحذر داشته بود؛ زیرا آنان سرچشمه گمراهی و ضلالت هستند و با اظهار پارسایی و تقدّس مآبی به فریب و گمراهی ساده لوحان برمی خیزند.

امام بر دوری و جدایی از صوفیان به شدت تأکید داشت. حسین بن ابی الخطاب نقل می کند: نزد امام هادی در مسجدالنبی بودم که گروهی از اصحاب حضرت از جمله ابوهاشم جعفری که مردی سخندان و مورد احترام امام بود وارد شدند و در همان هنگام عده ای از صوفیان وارد مسجد شده گوشه ای نشستند و به گفتن اوراد خود و تکبیر و تهلیل پرداختند، حضرت رو به اصحاب کرده فرمودند: «به این فریبکاران و هم پیمانان شیطان و ویرانگران بنیادهای اسلام توجه نکنید، آنان برای آسایش جسم، پارسایی می کنند و شب زنده داری آنان برای به دست آوردن طعامهای چرب و شیرین است، عمری را به سختی می گذرانند تا آن که فرصتی یافته به گناهکاری بپردازند، گرسنگی می کشند تا آن که به خونهای رنگین دست یابند، ذکر آنان فقط برای فریب مردم است و جلب قلوب احمقان، سادگان را شیفته خود ساخته بار خود را بر دوش آنان می نهند و آنان را در چاه های گمراهی می اندازند، اوراد آن، رقص و کف زدن است و ذکرشان نغمه و آوازه خوانی، جز بی خردان و افراد فریب خورده، کسی از آنان پیروی نمی کند و متاع آنان جز در بازار احمقان فروشی ندارد، هر کسی به دیدار و زیارت زنده یا مرده آنان برود مانند آن است که به زیارت شیطان و بت پرستان رفته باشد و هر که به آنان یاری رساند در حقیقت به ابوسفیان، معاویه و یزید یاری کرده است...». یکی از حاضران پرسید: «اگر چه به امامت شما معتقد و معترف باشد؟» امام او را از ادامه این گونه توهمات برحذر داشته با بیانی قاطع فرمود: «این تصوّرات را از خود دور کن، هر کس به امامت و حق ما معترف باشد، بر خلاف رضای ما گام برمی دارد، آیا نمی دانی آنان پست ترین طایفه صوفیه هستند و همه فرق صوفیه مخالف ما می باشند و طریقت آنان با ما مغایر است، آنان نصاری یا مجوس این امت هستند و همیشه در تلاشند تا چراغ برافروخته خدایی را با دهان خود خاموش کنند هر چند خداوند پرتو افشانی چراغ توحید را علی رغم خواست کافران، تضمین کرده است...» (۲۳)

امام در سخنان خود بر بطلان روش صوفیان و بی دینی آنان با توجّه به صفات و رفتارشان چند نکته را بیان می فرماید:

* آنان در فریفتن و گمراه کردن مردم هم پیمان شیطان هستند.

* با بدعتهای خود و آوردن شیوه هایی مغایر روح اسلام و شریعت در صدد ویرانگری پایه های این دین مبین برآمدند.

* زهد آنان ریایی است و برای راحت طلبی و جلب منافع مادی می باشد.

* شب زنده داری و اظهار تقدّس آنان برای رضای خدا و انجام عبودیت حضرتش نیست، بلکه دام نیرنگی است برای صید مردم و به دست آوردن اموال آنان.

* اوراد آنان، اوراد عبادی نیست، بلکه رقص و پایکوبی است؛ زیرا از قلبی که معتقد به خداست نشئت نگرفته و دعاهای آنان ترانه و آواز است؛ زیرا از روح اخلاص و طاعت خداوند خالی است و کالبدی است بی جان.

* آن که مهار خرد و اختیار خود را در دست دارد به دنبال این دغلان نمی رود، اما ساده لوحان، افراد نادان و بی خرد که قدرت تشخیص ندارند، در زمره پیروان آنها قرار می گیرند.

امام هادی (ع) در بزرگداشت دانشمندان و اندیشمندان می کوشید و به آنها توجهی خاص داشت و آنان را بر دیگر مردم برتر می شمرد؛ زیرا آنان سرچشمه نور و آگاهی در زمین هستند. از کسانی که مورد تجلیل امام قرار گرفت فقیهی بود که با یکی از نواب و مبغضین اهل بیت به مناظره پرداخته و او را مغلوب ساخته بود، آن فقیه پس از چندی به زیارت امام آمد، حضرت که از مناظره او با ناصبی خبردار بود از دیدن وی شادمان شده او را در صدر مجلس نشاند و به گرمی با وی به گفتگو پرداخت.

مجلس مملو از علویان و عباسیان بود. بنی هاشم حاضر در آنجا از این توجه خاص امام رنجیده شدند و امام را مخاطب ساخته گفتند: «چگونه او را بر سادات و بزرگان بنی هاشم مقدم می داری؟...»

حضرت در پاسخ فرمود: از کسانی نباشید که خداوند متعال درباره شان فرمود: «الم تر الی الذین أوتوا نصیباً من الكتاب یدعون الی کتاب اللّٰه لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون» (۲۴) آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب آسمانی به آنها داده شده بود، فراخوانده شدند تا کتاب خدا داور آنان باشد، ولی گروهی اعراض کرده روی گردانند.

آیا کتاب خداوند متعال را به عنوان داور و حکم قبول دارید؟... همگی گفتند: «آری، یا بن رسول اللّٰه». امام روش خود را به استناد آیات قرآن چنین مدلل ساخت: آیا خداوند نمی گوید: «یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح اللّٰه لکم... و الذین أوتوا العلم درجات...» (۲۵) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در مجالسی به شما گفته می شود جای باز کنید شما نیز جای باز کنید تا خداوند برای شما گشایش دهد... تا آنجا که می گوید: و دانشمندان را درجاتی بالاتر می دهد.»

خداوند متعال همان طور که مؤمن را بر غیر مؤمن مقدم می دارد، مؤمن عالم را بر مؤمن غیر عالم برتری داده است. و باز خداوند است که می فرماید: «خداوند مؤمنان اهل علم را درجاتی، برتری می دهد» آیا خداوند گفته است: خداوند نجیب زادگان و شریفان نسب دار را رفعت می دهد! ولی حق تعالی با تأکید می گوید: «هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (۲۶) آیا آنان که می دانند و آنان که نمی دانند با هم برابرند؟ پس چرا از احترام و تجلیل من نسبت به این عالم که مورد بزرگداشت خدا نیز هست رنجیده شده اید، شکستی که این مرد به آن ناصبی با دلائل و براهین خدا آموخته داد از هر شرافت مبنی بر نسب و تبار، بالاتر و برتر است.

دلائل و حجّت های امام، حاضرین را خاموش کرد، ولی یکی از بنی عباس حاضر در جلسه همچنان بر موضع نادرست خویش پافشاری کرد و گفت: «یابن رسول اللّٰه! شما این مرد را بر ما مقدم داشتی و ما را پایین تر از او به حساب آوردی در صورتی که او مانند ما نسبی چنین روشن و درخشان ندارد و از صدر اسلام تاکنون آن را که نسبی شریف تر داشته باشد بر دیگران مقدم می دارند»....

منطق این عباسی، منطقی است سست و بی بنیاد که اسلام بدان کمترین بهایی نمی دهد، اسلام متوجه ارزشهای والایی است که هرگز چنین افرادی تصور آن را هم ندارند و به گوششان نخورده است. از این رو حضرت طبق اصل قرآنی: «و جادلهم بالتّٰی هی احسن» (۲۷) و دستور: «کلموا الناس علی قدر عقولهم» برای قانع کردن وی راه دیگری در پیش گرفت و فرمود: «سبحان اللّٰه!» آیا عباس که از بنی هاشم بود با ابوبکر تیمی بیعت نکرد؟ آیا عبدالله بن عباس پدر خلفای عباسی و از خاندان بنی هاشم، کارگزار عمر بن خطاب از بنی عدی نبود؟ پس چرا عمر افراد خارج از خاندان قریش را وارد شورای شش نفره کرد، ولی عباس را که هاشمی و قرشی بود وارد شورا ننمود؟! پس اگر برتر شمردن غیر هاشمی بر هاشمیان نادرست است، باید بیعت کردن عباس با

ابوبکر و کارگزاری عبدالله بن عباس برای عمر را محکوم کنی و اگر آن کار اشکالی نداشت این مورد هم مانند آن روا خواهد بود...»

معترض، تاب این استدالات را نیاورد خاموش گشت و دیگر دم نزد. (۲۸)

حضرت که دیده بود دلایل قرآنی او را قانع نکرد از بیعت جدش عباس با ابوبکر و کارگزاری عبدالله بن عباس برای عمر در حالی که این دو خلیفه از نظر نسب به پای عباس و فرزندش نمی رسیدند استفاده کرد و این نمونه کامل «الزموهم بما التزموا به» است.

پی نوشت ها

۲۹. معدن الرحمة، و خزان العلم، و منتهی الحلم و اصول الکرّم. . . و عناصر الابرار. . . و صفوة المرسلین. . . ائمة الهدی و مصابیح الدجی و الاعلام التقی. . . و المثل الاعلی. . . و حجج الله علی اهل الدنیا و الاخرة و الاولی. «فرازهایی از زیارت جامعہ کبیره».

۳۰. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۰۱.

۳۱. منتهی الامال، ج ۲، ص ۸ چاپ جدید.

۳۲. مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا، ج ۳، ص ۹۶ - ۹۵.

۳۳. السلام علیکم یا اهل بیت النبوة... و خزان العلم... السلام علی محال معرفة الله... «زیارت جامعہ».

۳۴. ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۶ اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۳، دلائل الامامة طبری، ص ۲۱۹.

« ۳۵. رونلدسن» پس از بحث مفصلی درباره امام هادی (ع) می نویسد: گروه زیادی از شهرهای شیعه نشین، همچون عراق، ایران و مصر، برای استفاده از محضر او به سوی مدینه شتافتند. (عقیده الشیعه، ص ۲۱۵).

۳۶. ک: اثبات الوصیه، ص ۱۹۶ - ۱۹۷.

۳۷. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۳۱؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۷۵، ۲۷۴.

۳۸. ظاهراً نامبرده زید بن موسی بن جعفر است که به «زید النار» معروف است. و بر اساس نقل سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۸ در حدود سال ۲۴۷ در اواخر حکومت متوکل عباسی درگذشته است.

۳۹. اعلام الوری، ص ۳۴۷.

۴۰. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۹.

۴۱. من لا یحضره الفقیه.

۴۲. ائمتنا، ج ۲، ص ۲۵۷ به نقل از سیره الامام العاشر، علی الهادی، ص ۵۵.

٤٣. البداية و النهاية، ج ١١، ص ١٥.

٤٤. وسائل الشيعة، ج ٤، ص ٧٥٠.

٤٥. هيمان، ج ٥، ص ٢٩٨.

٤٦. صفوة الصفوة، ج ٢، ص ٩٨.

٤٧. مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٠٩.

٤٨. بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٣٢ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤١١.

٤٩. شرح شافيه ابى فراس، ج ٢، ص ١٦٧.

٥٠. من لا يحضره الفقيه.

٥١. روضات الجنات، ج ٣، ص ١٣٤.

٥٢. سوره آل عمران، آيه ٢٣.

٥٣. سوره مجادله، آيه ١٠.

٥٤. سوره زمر، آيه ٩.

٥٥. سوره نحل، آيه ١٢٥.

٥٦. الاحتجاج طبرسى، ج ١ و ٢، ص ٤٥٤.